

## A Grandiose Sense of Self-importance: A Study on the Phenomenon of Antagonism and the Discourse of Cultural Otherness in Comparative Arabic Studies between Persian and Arabic Literature

Ali Ganjian Khenari 

Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Majid Bayati \* 

Ph.D. in Arabic Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

### Abstract

The term “تفخيم الأنا” in Arabic is closely related to the concept of narcissism and a sense of self-importance; because putting too much importance in one's self will lead to narcissism in its highest stages. This article attempts to investigate and analyze this issue as well as decentralism and cultural antagonism on the one hand and centralism and nationalism on the other, which is discussed by writers and critics in Arabic literature as a contradictory action. This article will therefore investigate the challenge this issue is causing. This article will show that the actions of some Arab critics and writers have led to the loss of the spirit of moderation and cultural connection, resulting in othering and the emergence of hegemonic discourse. In such works, the discourse is based on a central signifier, which is narcissism. Therefore, an attempt has been made to show the methods of othering and sense of self-importance by Arab writers and critics. In this study, an attempt has been made to prove, according to the critical discourse analysis approach of Ernesto Laclau and Chantal Mouffe, that othering and marginalizing the other will eventually become a chronic disease, which will result in a crisis-afflicted and perplexed generation which is stuck between their past and present.

**Keywords:** Narcissism, Antagonism, Laclau and Mouffe, Discourse Analysis, Comparative Literature, Othering.


---


\* Corresponding Author: majidbayati62@gmail.com

**How to Cite:** Ganjian Khenari, A., Bayati, M. (2022). A Grandiose Sense of Self-importance: A Study on the Phenomenon of Antagonism and the Discourse of Cultural Otherness in Comparative Arabic Studies between Persian and Arabic Literature. *Literary Text Research*, 26(91), 125-152. doi: 10.22054/LTR.2021.56167.3199



## پُرسازی ذات، تحقیقی در پدیده آنتاگونیسیم و گفتمان غیریت‌سازی فرهنگی در پژوهش‌های تطبیقی عربی میان ادبیات فارسی و عربی

علی گنجیان خناری  | دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

مجید بیاتی\*  | دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

### چکیده

برجسته‌سازی و یا پُرسازی ذات و خودمرکزبینی که در زبان عربی با اصطلاح تضخیم الأنا نامیده می‌شود با مفهوم خودبرتربینی و شیفتگی ارتباط تناتنگی دارد؛ زیرا پرسازی ذات در بالاترین مراحل منجر به خودشیفتگی خواهد شد. این مقاله می‌خواهد به بررسی و تحلیل این مسأله و نیز محوریت‌گریزی و ستیهندگی فرهنگی از یک سو و از سوی دیگر به محوریت‌گرایی و ناسیونالیسم توسط ادیبان و ناقدان در ادبیات عربی به عنوان اقدامی متناقض پرداخته و چالشی را که این مسأله ایجاد می‌کند، بررسی کند. در این مقاله مشخص خواهد شد که اقدامات برخی ناقدان و نویسندگان عرب موجب از بین رفتن روح میانه‌روی و ارتباط فرهنگی و در نتیجه غیریت‌سازی و رخ دادن گفتمان هژمونیک شده است. گفتمان در چنین آثاری بر محور یک دال مرکزی که همان خودبرتر بینی است، قرار دارد. از همین رو کوشش شده است تا روش‌های غیریت‌سازی و برجسته کردن ذات توسط ادیبان و ناقدان عرب نشان داده شود. در این تحقیق تلاش شده است تا با توجه به رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی ارنستو لاکلاو و شانتال موفه اثبات شود که غیریت‌سازی و به حاشیه راندن دیگری سرانجام تبدیل به یک بیماری مزمن خواهد شد که فرجام آن پدید آمدن نسلی بحران زده و سرگشته در میان گذشته و اکنون خویش است.

**کلیدواژه‌ها:** برجسته‌سازی، آنتاگونیسیم، لاکلاو و موفه، تحلیل گفتمان، ادبیات تطبیقی، غیریت‌سازی.

#### مقدمه

در این مقاله به یکی از مسائل مهم در پژوهش‌های تطبیقی میان ادبیات فارسی و عربی پرداخته شده است. در آثار برخی ناقدان و ادبای عرب مسأله پرسازی ذات<sup>۱</sup> و یا برجسته‌سازی آن که در زبان عربی با اصطلاح تضحیم الأنا و یا الأنا المتضخمة از آن یاد می‌شود، قابل مشاهده است. از همین رو، کوشش شده است تا با استفاده از رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی مسأله «غیریت‌سازی و برجسته‌سازی ذات» و یا جدال میان من و دیگری بررسی شود. بروز چنین پدیده‌ای در پژوهش‌های تطبیقی میان ادبیات فارسی و عربی، موجب هژمونیک شدن گفتمان در ادبیات تطبیقی توسط تطبیق‌گران عرب شده است. در ادامه این مقاله شاخصه‌ها و تعریف گفتمان هژمونیک بیان خواهد شد، اما قبل از پرداختن به مبانی مطرح شده در این مقاله باید به یکی از اهداف ادبیات تطبیقی اشاره کرد که به ویژه در بدو ظهور به دنبال محقق ساختن آن بوده است.

ادبیات تطبیقی به ویژه در گرایش سنتی آن همواره کوشیده است تا چگونگی رابطه میان ادبیات‌های مختلف و میزان تأثیر و تأثر میان آن‌ها را بازگو کند. می‌توان در تعریف ادبیات تطبیقی براساس نگاه سنتی که نمود آشکار آن در نظریه فرانسه است، چنین گفت: «ادبیات تطبیقی تاریخ روابط ادبی میان کشورها است. پژوهشگر تطبیقی کار خود را از این نقطه آغاز کرده و روی مرزهای زبانی و یا ملی می‌ایستد تا نظاره‌گر دادوستد موضوعات، اندیشه‌ها، کتاب‌ها و احساسات میان دو ادبیات و یا حتی چندین ادبیات باشد» (گی‌یار<sup>۲</sup>، ۱۹۸۸). ژان ماری کاره<sup>۳</sup> نیز در توضیح مفهوم ادبیات تطبیقی در مقدمه کتاب گی‌یار با عنوان ادبیات تطبیقی می‌گوید: «ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است که به مطالعه پیوندهای فکری بین المللی و روابط موجود در میان بایرون<sup>۴</sup> و پوشکین<sup>۵</sup> و گوته<sup>۶</sup>، کارلایل<sup>۷</sup> و... می‌پردازد؛ به عبارت دیگر، ادبیات تطبیقی به بررسی پیوندهای مختلف در بین آثار ادبی جهان و کشف منابع خارجی آن آثار اهتمام می‌ورزد» (صالح‌بک

- 
1. Agenda-settin.
  2. Guyard, M.F.
  3. Carre, G.m.
  4. Byron, G.G.
  5. Pushkin, A.
  6. Goethe, J.
  7. Carlyle, T.

و نظری منظم، ۱۳۸۷). در ادامه در خواهیم یافت که هژمونیک شدن گفتمان در ادبیات تطبیقی میان فارسی و عربی توسط ناقدان و تطبیق‌گران عرب، موجب تغییر و حتی مسخ روح و فلسفه ادبیات تطبیقی شده است. از همین رو و با در نظر گرفتن اهداف و پیامدهای ادبیات تطبیقی تلاش کرده‌ایم تا گفتمان تطبیق‌گرها و پژوهشگران در ادبیات عربی را بررسی کنیم.

بدون شک ادبیات به ویژه از نوع غنی و پر بار و تمدن‌ساز آن در محدوده مرزها قرار نمی‌گیرد، بلکه جریان‌های ادبی و فکری مرزها را درنوردیده و کشورها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد. نفوذ ادبیات مختلف و درنوردیدن مرزهای جهانی سبب می‌شود تا فرهنگ‌های مختلف در این دادوستد فرهنگی و فکری از غنای بیشتری برخوردار شوند. دمراش<sup>۱</sup> درباره فرامرزی بودن ادبیات این چنین می‌گوید: «اثر ادبی جهانی، این توانایی منحصر به فرد و استثنایی را دارد تا فراتر از مرزهای فرهنگ خود برود که آن را تولید کرده است» (Damrosch, 2009). از این رو، «پژوهش‌های تطبیقی به روابطی که میان ادبیات یک ملت با ادبیات ملی دیگر سرزمین‌ها وجود دارد، توجه نشان داده و به بررسی ادبیات در خارج از مرزهای خویش می‌پردازد و همچنین روابط میان ادبا، نویسندگان و شاعرانی که در آثار ادبی خود دارای وجه تشابه هستند در کانون توجه ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرند» (طحان، ۱۹۷۲). بنابراین، یکی از پیامدهای مطالعات تطبیقی، ترویج صلح و دوستی به ویژه در میان ملت‌هایی است که ادبیات آن‌ها با یکدیگر وابستگی و دادوستدهای بسیاری داشته و نوعی بینش جهان‌وطنی<sup>۲</sup> را در میان اقوامی که فرهنگ و ادبیات مشابه دارند، ایجاد خواهد کرد تا از رهگذر این نوع بینش به توان مشکلات دست و پا گیر این جوامع را حل کرد. در باب ویژگی نظریه و یا مکتب جهان‌میهنی باید گفت که «مکتب جهان‌وطنی، مبتنی بر این اصل است که همه مردم جهان باید خود را هموطن یکدیگر بدانند» (پورشبانان، ۱۳۹۲).

حال اگر به این مسأله توجه داشته باشیم که چنانچه بینش جهان‌میهنی به سمت اندیشه ستیهندگی<sup>۳</sup>، برجسته‌سازی قومیتی و ذاتی، بینش افراطی و ایجاد گفتمان سلطه و غلبه پیش برود، این پیامد و دستاورد مطالعات تطبیقی؛ یعنی ایجاد رابطه و حس نزدیکی را در معرض

---

1. Damrosch, D.  
2. Cosmopolitanism  
3. Antagonism

خطر قرار خواهد داد. باید اذعان داشت که اثبات رابطه میان فرهنگ‌ها و ملت‌های مختلف می‌تواند همانند تیغ دو لبه‌ای عمل کند که خارج از وظیفه ذاتی ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد. این اثبات رابطه می‌تواند در خدمت بازپروری سلطه و غلبه یک فرهنگ بر فرهنگ‌های مغلوب و ایجاد گفتمان غیریت‌سازی و ضدیت باشد که هدفی جز محو ماهیت آنان را در سر نمی‌پروراند که این ماموریت را پرسازی ذات و در شکل بسیار افراطی آن فرهنگ خودشیفتگی و خودبرتر بینی ایفا خواهد کرد. بنابراین، در این رهگذر، مسأله‌ای تا حدودی ناخوشایند با عنوان «پرسازی ذات» یا همان برجسته‌سازی در ادبیات تطبیقی میان فارسی و عربی آشکار می‌شود که ارتباط تنگاتنگی با خودبرتر بینی و خودشیفتگی دارد که بدان نارسسیم<sup>۱</sup> گویند.

یکی از ویژگی‌های پرسازی ذات، انحراف در شخصیت، بروز رفتارهای اغراق‌آمیز، غرور و خودپسندی، فخر و افتخار به خود است که به شکل بیمارگونه ظهور می‌کند. هرگونه انحراف در ذات سبب ایجاد مشکل در شناختن خود و رسیدن به اهداف مطلوب می‌شود و سرانجام هم می‌تواند موجب نزاع‌های مختلف و خارج از توان و طاقت فرسا شود. پرسازی ذات یکی از نتایج تندروی، افراط و به حاشیه راندن دیگران و ایجاد حس تخاصم و تنافر خواهد بود. در پرسازی ذات، فرد آنچنان در افراط غوطه‌ور می‌شود که خود را محور همه چیز دیده و هر چیز دیگری غیر از خود را نمی‌پذیرد و یا اینکه ارزش آن را ناچیز می‌داند. پرسازی ذات و به حاشیه راندن دیگران می‌تواند تا جایی پیش برود که تبدیل به گونه‌ای از تقدیس ذات شود. ذکر این نکته هم لازم است که ذات در این مقاله دقیقاً مترادف با «من» انسان است. همچنین باید تأکید کرد که «اهمیت نقشی که من انسان برعهده دارد، عموماً در به عهده گرفتن نظارت بر منافذ حرکت او جلوه پیدا می‌کند و ذات انسان در تعامل با دیگری همانند سوارکاری عمل خواهد کرد که تلاش می‌کند بر قدرت بسیار بالای اسب چیره شود. اما تفاوتی که در میان دو حالت وجود دارد این است که سوارکار تلاش می‌کند این کار را با توان شخصی خود انجام دهد، اما انسان تلاش می‌کند به نیروهایی دیگر استمداد بجوید که آن را از دیگر منابع جست‌وجو می‌کند» (فروید<sup>۲</sup>، ۱۹۸۲).

---

1. Narcissism  
2. Freud, S.

در باب شیوع این پدیده باید اظهار داشت که پرسازی ذات یا برجسته‌سازی آن، بدون تأثیرپذیری از اوضاع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شکل نخواهد و درست زمانی شاهد این گونه تلاش‌ها برای اثبات خود برتر هستیم که جامعه عرب از نظر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شاهد تحولات بنیادین است. بنابراین، این مقاله تلاش خواهد کرد تا با استفاده از انگاره‌های ذهنی تحلیل گفتمان انتقادی لاکلائو<sup>۱</sup> و موفه<sup>۲</sup> و با تکیه بر بخش نظریه اجتماعی این گفتمان به مسأله پرسازی ذات و آثار آن در به حاشیه راندن دیگر فرهنگ‌ها توجه نشان دهد.

### ۱. سوال‌های پژوهش

– چه ایماژهای ذهنی و خود انگاره‌های روانی منجر به ایجاد «من برتر» و به حاشیه راندن دیگران و ایجاد گفتمان هژمونیک و گفتمان غیریت‌سازی می‌شود؟  
– چه مولفه‌هایی در بینش جهان‌میهنی موجب پدید آمدن شبکه‌ای از روابط می‌شود که فرجام آن تحرک و پویایی فرهنگی خواهد شد؟

### ۲. فرضیه‌ها

– گریز از گذشته، هراس داشتن از تکرار تاریخ، به رسمیت نشناختن رشد و بالندگی فرهنگ مغلوب و نیز تلاش برای محوریت‌گریزی و یافتن یک امر برای نشان دادن من برتر – هر چند که آن مسأله توهمی بیش نباشد – یافتن یک هویت جدید و در کنار آن حفظ گفتمان هژمونی با هدف ادامه یافتن نفوذ و تسلط بر دیگران و استمرار یافتن قدرت، موجب می‌شود تا پرسازی ذات و گفتمان غیریت‌سازی اوج بگیرد.  
– از آنجایی که اندیشه جهان‌میهنی (نه به معنای جهانی شدن و محو دیگر فرهنگ‌ها و ملت‌ها) با احساسات میهن پرستانه افراطی مخالف است؛ از این رو، می‌توان از ویژگی این بینش برای برداشتن مرزهای محکمی سود برد که موجب اختلاف و افراط در برخورد با فرهنگ و گفتمان مقابل می‌شود.

---

1. Laclau, E.  
2. Mouffe, CH.

### ۳. پیشینه پژوهش

پیشینه بحث در این زمینه را باید به دو قسمت تقسیم کرد؛ نخست پژوهش‌هایی که درباره نظریه گفتمان لاکلاو و موفه نوشته شده و به شرح این نظریه پرداخته است که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

جایگاه مفاهیم دوسوسوری- لکانی در نظریه لاکلاو و موفه در باب گفتمان (۱۳۹۱ش) نوشته جهانگیری؛ در این مقاله نویسنده تلاش کرده است که ارتباط نظریه گفتمان لاکلاو و موفه با نظریه زبان‌شناسی فردینان دوسوسور<sup>۱</sup> و روان‌شناختی لکان<sup>۲</sup> را نشان دهد. این مقاله به این نتیجه رسیده است که لاکلاو و موفه با بهره‌گیری از مفهوم زبان‌شناسی دوسوسور و آنچه لکان «نقطه کاپیتون»<sup>۳</sup> می‌نامد بر جزئی بودن ثبات معنا دست پیدا کرده‌اند، اما مفهوم پردازی‌های لاکلاو و موفه از کار دوسوسور متمایز می‌شود.

تحلیل گفتمانی؛ روشی برای تحلیل بازتاب انقلاب‌ها (۱۳۹۴ش) نوشته کشاورز شگری؛ در این مقاله تلاش شده است تا به این پرسش پاسخ داده شود که از منظر تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، قابلیت و نحوه بازتاب یافتن یک گفتمان انقلابی همچون انقلاب اسلامی ایران به چه عواملی وابسته است. در این مقاله تعدادی از مفاهیم مطرح شده در نظریه لاکلاو و شان‌تال موفه مطرح و در زمینه موضوع مورد نظر بررسی می‌شوند.

بازگشت امر سیاسی از دیدگاه شان‌تال موفه و ارنستو لاکلاو (۱۳۹۵ش) نوشته آقاسینی؛ در این مقاله تلاش شده است تا مفهوم امر سیاسی از دیدگاه موفه و لاکلاو بیان شود. نویسنده تلاش کرده است تا در این مقاله با پرداختن به این مفهوم و بسط معنای آن استدلال‌های این دو شخص را برای پذیرش دیگری در گفتمان لیبرال دموکراسی مورد توجه قرار دهد.

بررسی تطبیقی کاربری پارادایم جهانی شدن فرهنگ و جهان‌بینی دینی بر ساماندهی زندگی بشریت با تأکید بر معارف رضوی (۱۳۹۵ش) نوشته امام‌جمعه‌زاده؛ در این مقاله سعی شده است که به مسأله جهانی شدن و مشکلات ناشی از آن پرداخته شود. در این مقاله نیز برخی مفاهیم نظریه معنایی لاکلاو و موفه بیان شده است که تنها جنبه نظری دارند.

1. de Saussure, F.

2. Lacan, J.

3. point de capiton

گفتمان‌شناسی انتقادی (۱۳۹۶ش) نوشته کریمی فیروزجائی؛ در این کتاب نویسنده به بررسی نظریه‌های مطرح در تحلیل گفتمان انتقادی از جمله نظریات فوکو<sup>۱</sup>، فرکلاف<sup>۲</sup>، ون دایک<sup>۳</sup> و... پرداخته است. این کتاب همچنین به بررسی نظریه لاکلائو و موفه در دو بخش معنایی و اجتماعی پرداخته و مفاهیم آن را توضیح داده است.

دوم پژوهش‌هایی که در عرصه ادبیات با استفاده از این نظریه؛ یعنی نظریه غیریت‌سازی نوشته شده است که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

تیین انگیزه‌های برجسته‌سازی، به حاشیه‌رانی و غیریت‌سازی در رباعیات خیام براساس تحلیل انتقادی گفتمان (۱۳۹۶ش) نوشته عالی‌پور؛ نویسنده در این مقاله تلاش کرده است که با نشان دادن این عوامل در رباعیات خیام به تیبن انگیزه‌های غیریت‌سازی و برجسته‌سازی پرداخته و نشان دهد که چرا خیام به دنبال قطبیت‌سازی بوده است.

غیریت‌سازی خاکستری در شاهنامه فردوسی براساس نظریه گفتمان لاکلائو و موفه (۱۳۹۷ش) نوشته امیدی؛ در این مقاله نویسنده تلاش کرده است تا فرآیندهای غیریت‌سازی در شاهنامه و هویت بخشی به ایرانیان را بررسی کند.

۴. آنتاگونیسم<sup>۴</sup> و غیریت‌سازی فرهنگی براساس نظریه گفتمانی لاکلائو و موفه «ارنستو لاکلائو و شان‌تال موفه در مقام دو فیلسوف و اندیشمند سیاسی برجسته طی دهه‌ها کوشیده‌اند تا با بهره جستن از میراث غنی فلاسفه‌ای نظیر مارتین هایدگر<sup>۵</sup>، ژاک دریدا<sup>۶</sup>، لوئی آلتوسر<sup>۷</sup> و میشل فوکو و استفاده از نظریه روانکاوی ژاک لکان و آرای زبان‌شناس برجسته فردینان دوسوسور، به نظریه پردازی در باب گفتمان پرداخته، چارچوبی منسجم را برای تحلیل آن مهیا کنند» (جهانگیری، ۱۳۹۱). در باب چگونگی روش تحلیل لاکلائو و موفه باید اظهار داشت که «رویکرد گفتمان لاکلائو و موفه، معنا، سیاست و اجتماع را با هم ترکیب می‌کند و یک جا به تحلیل آن‌ها می‌پردازد» (کریمی فیروزجائی، ۱۳۹۶).

1. Foucault, M.
2. Fairclough, N.
3. Van Dijk, T.
4. Antagonism
5. Heidegger, M.
6. Derrida, J.
7. Althusser, A.



رویکرد لاکلائو و موفه از دو «نظریه معنایی تحلیل گفتمان و نظریه اجتماعی تحلیل گفتمان» تشکیل می‌شود. در بخش نخست مهم‌ترین مفاهیمی که لاکلائو و موفه برای بیان نظریه خود از آن‌ها استفاده کرده‌اند، عبارتند از: هژمونی، گفتمان، مفصل‌بندی، نشانه مرکزی، زنجیره هم‌ارزی و تفاوت، بی‌قراری و تزلزل، قابلیت دسترسی، دال‌های خالی، قابلیت اعتبار، اسطوره، آنتاگونیسم و آگونیسم<sup>۱</sup> و... و در بخش دوم مهم‌ترین مفاهیم مطرح شده، عبارتند از: شناسایی فضای تخصم و فرآیند غیریت‌سازی میان گفتمان‌ها، زمان‌مند و مکان‌مند بودن گفتمان‌ها، تحولات اجتماعی سیاسی محصول منازعات معنایی، ارتباط کردارهای اجتماعی با تحلیل معنا و متن.

#### ۵. تحقیقی در چند مفهوم گفتمان لاکلائو و موفه و پدیدارشناسی آن در ادبیات

##### عربی

##### ۱-۵. هویت، قدرت

در اندیشه لاکلائو و موفه هویت‌سازی و شکل‌گیری حقیقت میسر نخواهد شد مگر آنکه «روشنفکران با تدبیر، راهبردهای حذف و طرد از یکسو و جذب و هضم هویت‌ها از سوی دیگر اقدام به تولید گفتمان کنند» (آقاحسینی، ۱۳۹۵). چنین فعالیت‌هایی در ادبیات عربی پس از درآمیختگی فرهنگ اسلامی و عربی با دیگر ملت‌ها با هدف تثبیت گفتمان و هویت‌سازی انجام شده است. این هویت‌سازی و ایجاد مفصل‌بندی‌های جدید از طریق زنجیره هم‌ارزی ایجاد می‌شود. براساس زنجیره هم‌ارزی، تفاوت‌های یک مردم نادیده انگاشته می‌شوند و همگان با یکدیگر هم‌ارز و یکسان هستند. هژمونی از دیدگاه گرامشی<sup>۲</sup> ناشی از قدرت اقناع طبقات محکوم توسط طبقه حاکم و در راستای منافع آن‌هاست. «لاکلائو و موفه هژمونی را عام‌تر می‌بینند و به این معنا می‌شود که کدام نیروی سیاسی درباره شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه تصمیم خواهد گرفت» (فیروزجائی، ۱۳۹۶).

از این رو، هژمونیک شدن گفتمان با هدف تثبیت هویت جدید انجام شده و «گفتمان‌ها اساساً در ضدیت و تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند و هویت‌یابی یک گفتمان صرفاً در تعارض با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر است. نقش ضدیت و غیریت‌سازی در تثبیت گفتمان

1. Agonism  
2. Gramsci, A.

با مفهوم برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی که لاکلائو و موفه مطرح می‌کنند، ارتباط نزدیک و تنگاتنگ دارد. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، شیوه‌ای برای حفظ و استمرار و قدرت دوام هژمونیک گفتمان است» (همان).

پس از ورود آیین جدید؛ یعنی اسلام به ایران شاهد تقابل دو فرهنگ و گفتمان جدید در ایران هستیم. نخست فرهنگ و گفتمان غالب که در اسلام و فرهنگ حاملان آن نمود پیدا می‌کند و دوم فرهنگ و گفتمان مغلوب که حاملان آن میراث‌داران تمدنی هستند که برای مدتی حدود ۲۰۰ سال سکوت کرده و دیگر به دشواری می‌توان از آن نشانی یافت. از همین رو، برای بررسی گفتمان اسلامی و عربی به عنوان گفتمان پیروز باید تحولات سیاسی و اجتماعی این دوره بررسی شود تا دلالت‌های رها شده در آن که اکنون قادر هستند در خدمت هژمونیک شدن گفتمان حاکم قرار گیرند، بررسی شود. عدالت، مساوات، برادری، مبارزه با فساد تماما دلالت‌های گفتمان‌گونگی هستند که باعث هژمونیک شدن این گفتمان شده‌اند. بنابراین، گفتمانی که در بین ناقدان و ادیبان عرب شکل گرفت بر محور این دلالت‌های مرکزی مفصل‌بندی شد.

طه حسین در کتاب مشهور خود «من حدیث الشعر والنثر» به طور مفصل به این مسأله اشاره کرده است. او در آغاز سخن خود درباره جایگاه ادبیات عربی در میان ادبیات‌های بزرگ جهان می‌گوید که اگر فردی بخواهد وارد جهان ادبیات عربی شود نمی‌داند که چگونه و از کجا باید آغاز کند. طه حسین در تقسیم‌بندی خود، ادبیات بزرگ جهان را به چهار دسته تقسیم می‌کند که عبارت است از: ادبیات یونانی، ادبیات رومی، ادبیات فارسی و ادبیات عربی. وی که قصد دارد در این کتاب محوریت ادبیات عربی را اثبات کند، چنین می‌گوید: «ادبیات عربی به تنهایی ادبیاتی است که حدود پانزده قرن ملت‌های بسیاری با آن زندگی کرده‌اند...» (طه حسین، ۱۹۶۹).

نکته قابل توجه در اظهارنظر طه حسین این است که وی بر دو مسأله تأکید می‌کند: نخست یک دوره ۱۵۰۰ ساله که ادبیات عربی با دیگر ادبیات‌ها همزیستی داشته است بدون اینکه به ویژگی‌های آن اشاره کند. دوم اینکه ماهیت این همزیستی چگونه بوده و بر گرد کدام محوریت می‌چرخیده است؟ وی با تأکید بر اینکه فرهنگ و زبان فارسی به عنوان یک فرهنگ مغلوب در کشاکش خود با فرهنگ غالب عرب محو نشد، تلاش می‌کند تا اثبات کند در همان دورانی که زرین کوب آن را دو قرن سکوت می‌نامد، فرهنگ و ادبیات

فارسی ادامه زندگی خویش را وامدار ادبیات عربی است. حسین تأثیرپذیری ادبیات عربی از ادبیات فارسی را «اسطوره‌ای عجیب» با شالوده‌هایی از اشتباهات زشت می‌داند و اظهار می‌دارد که اگر ادبیات عربی قصد تعظیم به ادبیاتی را داشته باشد، تنها باید ادبیات یونانی را پاس بدارد (همان).

آنچنان که مشاهده می‌شود حسین در اظهارات خویش قصد هویت‌سازی و قدرت بخشیدن به فرهنگ غالب را دارد و بیان می‌کند که ادبیات‌های بزرگ جهان به مدت ۱۵ قرن با ادبیات عربی ارتباط داشته و از آبخور آن تغذیه کرده‌اند، اما هرگز به تاریخ بسیار قدیمی‌تر ادبیات‌هایی مانند ادبیات یونانی، رومی و ایرانی اشاره نکرده است که از زمانی بسیار دورتر در باب ادبیات آثاری گرانبها را تألیف کرده‌اند تا جایی که به نظر می‌رسد وی قصد انکار کلی این ادبیات را داشته است. البته باید گفت که طه حسین به قدمت ادبیات یونانی اشاره می‌کند، اما در نهایت شکوه و عظمت ادبیات عربی را بیش از این ادبیات می‌داند.

فرآیند هویت‌سازی و قدرت بخشیدن به ادبیات عربی تنها در دوران معاصر رخ نداده است، بلکه این فرآیند دقیقاً از زمانی آغاز می‌شود که فرهنگ‌های مغلوبی مانند ایران روز به روز به حاشیه رانده شده و ادبیات این سرزمین در حال تغییر شکل از حالت نخستین خود به شکل جدیدی بود که به آن عصر تمدن اسلامی گفته می‌شود. بنابراین، نامیدن این دوره به دوران سکوت و فترت و خاموشی صحیح نیست، بلکه این دوران دقیقاً زمان پویایی و حرکت ادبیات و فرهنگ ایران زمین به سمت جهانی جدید است که باید برای باقی ماندن خود وارد یک تجربه سخت می‌شد و استمرار آن ناشی از تلاش‌هایی است که در همین دوران انجام شد (محمدی، ۱۳۸۸).

اینچنین است که ناپدید شدن گسترده زبان فارسی با تمام قدمت آن و آثاری که بر جای گذاشته بود، موجب شد تا گفتمانی برای هویت‌سازی و قدرت بخشیدن به آن ایجاد شود. اما سوال اینجاست چه بر سر زبان مردم ایران زمین که زبان شعر و ادبیات، زبان ذوق و اندیشه، زبان مردمی که از سرچشمه‌های اندیشه و فکر و فرهنگ بسیار استفاده کرده بودند، آمده است (زرین کوب، ۱۳۵۶).

البته هویت‌سازی و قدرت بخشیدن به زبان عربی تنها به آثار ناقدان عرب منحصر نمی‌شود، بلکه برخی از خاورشناسان نیز در این فرآیند مشارکت داشته‌اند. یوفان فوک<sup>۱</sup>، خاورشناس آلمانی و صاحب اثر مشهور «تاریخ جریان شرق‌شناسی» در آثار خود با استفاده و تأثیرپذیری از نظرات جاحظ، ضمن بررسی تأثیر شعر فارسی در ادبیات عربی، نقش ادبیات فارسی را در دوران عباسی، ظالمانه می‌خواند که به اعتقاد فوک در این دوران شاعران با وارد کردن کلمات فارسی به شعر و ادبیات عربی موجب ظلم بر این ادبیات شده‌اند (ضیف، ۲۰۰۴).

عبدالله عزام، ناقد معروف مصری نیز درباره ادبیات فارسی می‌گوید که می‌توان زبان فارسی را از دو جهت بررسی کرد: نخست اینکه زبان فارسی زبان سخن گفتن با یکدیگر بوده و دوم اینکه زبان علم و ادبیات است. از نظر علمی این زبان به مدت دو قرن پس از اسلام سکوت کرد تا جایی که آثاری در آن تألیف نشد. وی در کتاب خود با عنوان «ارتباط میان عرب‌ها و ایرانیان» می‌گوید: زبان عربی به غیر از شعر در جایگاهی بالاتر از ادبیات فارسی قرار دارد (عزام، بی‌تا).

از همین رو، با اختصار باید گفت که ناقدان چه عربی و چه خاورشناسان برای ایجاد یک هویت و بیان قدرت فرهنگ غالب؛ یعنی فرهنگ عربی که اکنون فرهنگ اسلامی خوانده می‌شود، تلاش کردند تا به دو قرن نخستین اسلامی مراجعه کرده و مظاهر قدرت و هویت را در این دوره زمانی پیدا کنند. با توجه به عدم حضور فرهنگ فارسی در این مدت و نداشتن هیچ‌گونه سخن‌گویی این تصور ایجاد شده است که فرهنگ و قدرت غالب در آن دوره، زبان و ادبیات عربی بوده است. بنابراین، ناقدان چه خواسته و چه ناخواسته تمام مظاهر و هویت فرهنگ مغلوب در این دوره را نفی کرده و یا آن را در مواردی ناپسند خلاصه کرده‌اند.

در پاسخ به همه این اظهارات باید گفت که زبان و ادبیات فارسی در این دوره تحت تأثیر گفتمان اسلامی و عربی و قدرت فرهنگ جدید قرار گرفت تا جایی که مجبور شد برای حفظ و بقای خود هویت جدیدی را برای خویش انتخاب کند. هویت جدید فرهنگ فارسی با پوشیدن لباس عربی شکل گرفت که در زبان عربی آن را تعریف می‌نامیم. این دوره زمانی را که هویت گفتمان اسلامی در حال رشد در کشورهای فتح شده به ویژه در ایران

---

1. Fuck, J.

بود باید دوره انتقال فرهنگ ایرانی از یک هویت به هویت دیگر نام گذاری کرد که در قالب و چارچوب پدیده‌ای به نام تعریب انجام شده است.

نکته مهم درباره‌ی دوران انتقال این است که از زمان فروپاشی حکومت ساسانی و تا زمان شکل‌گیری حکومت‌های مستقل در ایران حدود دو قرن سپری شد که برخی آن را دوره‌ی فترت و زوال و برخی دیگر از جمله محمدی آن را دوره‌ی انتقال نام گذاری کرده‌اند. «برخی از ناقدان و تطبیق‌گران بر این عقیده هستند که دوره بیان شده، زمانی برای زوال و خاموشی تمدن ایران نبوده است و اظهار می‌دارند که اگر در دو قرن نخستین اسلامی به خوبی تعمق و تأمل شود، بدون شک متوجه خواهیم شد که این دوران، زمانی برای پویایی فرهنگ ایران است.» (بیاتی، ۱۳۹۴).

فرهنگ فارسی در این دوره ناچار باید برای ادامه یافتن زندگی خود هویت جدیدی را برمی‌گزید که این هویت با لباس تعریب بر تن تمدن ایرانی پوشانده شد. با نگاهی به آثار نگارش یافته در این دوره می‌توان به این نتیجه دست یافت که «بررسی تأثیرگذاری زبان عربی در زبان فارسی یک پدیده شناخته شده است که بارها به این مسأله پرداخته‌اند. اما در مقابل بررسی تأثیرگذاری فارسی در عربی منحصر به معربات، ادبیات و ادبیات اخلاقی می‌شود. غالباً این بررسی نیز با سستی و نقص انجام شده است.» (آذرتاش، ۱۳۸۷).

ذکر این نکته هم لازم می‌نماید که ارتباطات فرهنگی میان تمدن عربی و تمدن فارسی تنها به عصر عباسی محدود نمی‌شود که نقطه اوج برخورد دو فرهنگ و تبادلات فرهنگی بوده است، بلکه این ارتباط تا امروز میان دو فرهنگ ادامه داشته است. اما چگونه قدرت یافتن گفتمان اسلامی در این دوره موجب شد تا هویت فرهنگ فارسی دچار تغییر شود؟ همزمان با حمله عرب‌ها به ایران و تبعیت سیاسی این کشور از آنان، دوران جدیدی از ارتباط میان عرب‌ها و ایرانیان آغاز شد و پس از اینکه عرب‌ها موفق شدند مرزهای شبه جزیره عربی را پشت سر گذاشته و وارد ایران شوند، ارتباط فکری جدیدی میان دو طرف شکل گرفت که نتیجه آن پدید آمدن آگاهی جدید و برون‌گرایی گسترده عرب‌ها شد. «این برون‌گرایی عرب‌ها موجب شد تا از مرزهای تنگ خود خارج شده و با فرهنگ‌ها و دیگر تمدن‌ها آشنا شوند تا بدین گونه زبان و ادبیات و علوم عرب‌ها تأثیر ژرفی از آن‌ها بپذیرد.» (فاخوری، ۱۳۸۵).

«عرب‌ها از جزیره خویس خارج شدند و مشغول به نشر اسلام و تعالیم آن در مناطق مختلف شدند. آن‌ها موفق به ورود به عراق، ایران، خراسان، شام، مصر و سرزمین‌های مغرب شدند... این امر موجب شد تا سرزمین‌هایی که عرب‌ها بدان پای نهاده‌اند به سرعت عربی شوند که تا آن زمان هیچ‌گونه شناختی از عرب‌ها نداشتند» (بیاتی، ۱۳۹۴). بعد از این حادثه بود که دیگر زبان عربی مخصوص ساکنان جزیره‌العرب نبود «و این زبان به سرعت در کشورهای دور و نزدیک شیوع یافته و این امر سبب عربی شدن آن کشورها براساس نظام ولاء شد» (ضیف، بی تا) و «پس از فتوحات اسلامی بود که ایرانیان از نظر سیاسی تابع عرب‌ها شده و کارگزاران نیز عرب بودند. براساس قانون ولاء، ایرانیان خود را منسوب به قبایل عربی دانسته و تبدیل به موالی شده و اسم‌هایی عربی انتخاب می‌کردند و عامل تعرب یا همان عربی شدن موجب گم شدن عنصر فارسی در جامعه اسلامی شد» (بیاتی، ۱۳۹۴).

در باب چیستی تعریب (عربی کردن) و چگونگی اسباب تغییر هویت تمدن ایران باید خاطر نشان کرد که «بعد از حمله عرب‌ها به ایران، فرهنگ فارسی استمرار یافته و ادبیات این کشور در دو مسیر حرکت کرد: نخست مسیر ملی؛ یعنی استمرار یافتن حضور کلمات پهلوی و مردمی و دوم، مسیر همکاری با اسلام و محافظت از سنت‌های ادبی ایران با پوشش تعریب» (یان ریپکا<sup>۱</sup>، ۱۳۷۰). هنگامی که از تعریب سخن گفته می‌شود، بیشتر کلمات عربی شده فارسی در ادبیات عربی به ذهن می‌رسد، حال اینکه فرآیند تعریب بسیار گسترده‌تر و خارج از مرزهای کلمات دخیل قرار می‌گیرد. تعریب را باید مسأله‌ای بسیار فراگیرتر در نظر گرفت که فرهنگ عربی توانست هویت و قدرت جدید خود را به واسطه آن کسب کند. تعریب را می‌توان به چهار شاخه تقسیم کرد: الف- تعریب شخصیات، ب- تعریب تاریخ، ج- تعریب کلمات و د- تعریب اماکن جغرافیایی.

الف- تعریب شخصیت‌ها: این تعریب در مسأله ولاء نمود پیدا کرد که در عصر اموی رواج داشت و شخصیت‌های ایرانی براساس این قانون شهروندی عربی محسوب می‌شدند. این عقیده از اعتقاد به وحدت جنس و وجود امتیاز در میان عرب‌ها ناشی شد که مردم به سه دسته آزادگان، بردگان و موالی تقسیم می‌شدند (فاخوری، ۱۳۸۵). ایرانی‌ها رویکردی بی‌نظیر به مسأله عربی شدن داشتند تا جایی که آنچنان در یادگیری زبان عربی متبحر شدند که برای بیان اندیشه‌های خود از این زبان بهره گرفتند تا جایی که افرادی مانند سیویه در

1. Rypka, R.

نحو، ابن مقفع در نگارش و بشار و ابو نواس در شعر پدید آمدند (ضیف، ۲۰۰۴). در آن روزگار این شخصیت‌ها با نام‌های عربی شناخته شده و براساس ولاء منتسب به افراد و قبایل عربی می‌شدند بدون اینکه به اصالت و خانواده آنان توجهی شود (محمدی، ۱۳۷۹).

ب- تعریب تاریخ: مقصود، جریان حاکم بر تاریخ‌نویسی و ایجاد این شبهه برای خواننده است که در کنار عرب‌ها نه مردمی و نه حادثه‌ای و نه زبانی حضور دارد (همان). می‌توان آنچه تاریخ‌نویسان در زبان عربی از تاریخ ایران در این زمینه نقل کرده‌اند را نمونه این گونه تعریب تاریخ به‌شمار آورد. در تاریخ‌نگاری این افراد مشاهده می‌شود که آنان تاریخ ایران قبل از اسلام را ذکر کرده و پس از آن تاریخ عرب‌ها و اسلام را در آثار خود بیان می‌کنند بدون اینکه میان آنچه خود نوشته و یا آنچه از کتاب‌های تاریخی ایران ذکر کرده‌اند، تمایزی قائل شوند. از این رو، در آثار آنان چنین انگاشته می‌شود که تاریخ عربی و اسلامی مرحله طبیعی پس از تاریخ ایران است. این نوع تعریب تاریخی در کتاب تجارب الامم ابن مسکویه و تاریخ طبری به وضوح دیده می‌شود. این شیوه تاریخ‌نگاری در آثار افراد دیگری مانند یعقوبی، دینوری و مسعودی نیز دیده می‌شود که همان طور که گفته شد در ذکر تاریخ خود هیچ‌گونه سخنی از آثار تاریخی ایران نمی‌کنند و بیشتر تلاش آنان برای بسط گفتمان اسلامی و عربی و به حاشیه راندن فرهنگ و تاریخ ایران زمین بوده است تا جایی که خواننده احساس می‌کند هیچ‌گونه تاریخی در زمانی حدود ۲۰۰ سال حضور نداشته است.

ج- تعریب کلمات: تعریب کلمات یکی از رایج‌ترین راه‌های هویت‌بخشی به زبان عربی است که در طول زمان دادوستد میان این دو تمدن؛ یعنی تمدن اسلامی-عربی و تمدن ایرانی-فارسی همیشه ادامه یافته است. این نوع تعریب نه تنها در عصر جاهلی و دوره اسلامی وجود داشته، بلکه فرآیند تعریب کلمات و تأثیر بر زبان عامیانه مردم عرب مخصوصاً در لبنان و موصل نیز تا امروز ادامه یافته است. پژوهش در زمینه تعریب کلمات نیز خود با چالش بسیار مهمی همراه است که منجر به ارتکاب برخی اشتباهات توسط پژوهشگران شده است. به عنوان مثال، ابو منصور جوالیقی در کتاب خود المعرب من الکلام الأعجمی تلاش کرده است تا کلمات معرب شده از زبان فارسی را به ریشه‌های عربی بازگرداند. چنین تلاش‌هایی نیز در لسان‌العرب ابن منظور و معجم‌البلدان یاقوت حموی مشاهده می‌شود. این دو تن در آثار خود تلاش کرده‌اند ریشه کلمه الانبار را به اصلی عربی

باز گردانند. الانبار شهری در غرب بغداد پایتخت عراق است. بلاذری درباره این شهر می‌گوید: «این شهر به این دلیل الانبار نامیده می‌شود که انبارهای عجم در این شهر بنا شده بود...» (بلاذری، ۱۹۷۸)، اما افرادی مانند ابن منظور و جوالیقی تلاش کرده‌اند تا اصل این کلمه را از ریشه «نبر» اثبات کنند.

د- تعریب مکان‌های جغرافیایی: یکی از ویژگی‌های فرآیند تعریب که می‌تواند در هر چهار حالت ذکر شده مصداق داشته باشد، فراموش شدن اصالت این کلمات است. تعریب می‌تواند سوابق تاریخی یک دال را به گونه‌ای مخفی کند که دیگر با دشواری می‌توانیم نشانی از تاریخ و قدمت آن پیدا کنیم. بنابراین، عامل تعریب سبب شد تا فرهنگ اسلامی و عربی برای بنیان نهادن هویت جدید خویش و قدرتمند ساختن گفتمان خود از آن سود ببرد. آن چنان که پیشتر نیز اشاره شد تعریب آن چنان موجب به حاشیه راندن نیروی رقیب یعنی تمدن فارسی شد که دیگر دشوار می‌توان اثری از هرگونه سابقه تاریخی و قدمت آن یافت. به عنوان مثال، می‌توان به تعریب نام یک منطقه جغرافیایی در نزدیکی موصل اشاره کرد که امروزه به عنوان «منطقه حدیثه» شناخته می‌شود. با رجوع به کتاب‌های معتبر عربی می‌توان دریافت که حدیثه معرب «نوکرد» است. حموی در این باره می‌گوید: «حدیثه یک روستای کوچک در کنار دجله است که حمزه بن حمید در این باره می‌گوید: حدیثه تعریب نوکرد است و نوکرد شهری قدیمی است که تبدیل به خرابه‌ای شده است» (حموی، ۱۹۷۷).

## ۶. مفصل‌بندی و دال مرکزی

مفصل‌بندی از دیدگاه لاکلائو و موفه عبارت است از قرار دادن عناصر در یک مجموعه جدید و تلفیق آن با هدف هویت بخشی به گفتمان جدید و تا اینکه این عناصر حول یک دال برتر قرار گرفته و معنایی جدید را ایجاد کنند. این مفهوم با «صورت‌بندی گفتمان» که فوکو آن را مطرح می‌کند، قابل مقایسه است. دال برتر همان دال مرکزی است که مفاهیم پیرامون آن مفصل‌بندی می‌شوند. حال سوال اینجاست که دال مرکزی در گفتمان ناقدان عرب چیست؟ دال مرکزی که گفتمان ناقدان و ادبای عرب پیرامون آن قرار می‌گیرد «محوریت ادبیات عربی و برتری آن» نسبت به دیگر فرهنگ‌ها و ادبیات‌ها است. از این رو، مفصل‌بندی و هژمونیک کردن گفتمان پیرامون این دال



گنجیان خناری و بیانی | ۱۴۱

مرکزی صورت می‌گیرد، زیرا «گفتمان با کمک مفصل‌بندی و هژمونیک کردن آن به ثبات موقت می‌رسد که در سایه آن گفتمان دارای یک کلیت نسبتاً منسجم و نظام‌مند می‌شود» (فیروزجائی، ۱۳۹۶). از این رو، در آثار و تالیفات عربی تلاش شد تا همه عناصر در کنار محوریت و برتری ادبیات عربی پیکربندی و مفصل‌بندی شوند و محوریت‌سازی ادبیات عربی تا جایی پیش رفت که حتی برخی از شاعران معاصر تلاش کردند تا انواع جدید ادبی از جمله سرودن حماسه را وارد ادبیات عربی کنند. اما چه کسی است که نداند که ادبیات عربی با شعرهای غنایی شناخته شده و به اقرار بسیاری این نوع ادبی مختص فرهنگ‌هایی غنی و با سازمانی مدرن‌تر است.

حنا الفاخوری درباره‌ی خالی بودن ادبیات عربی از حماسه چنین می‌گوید: «کسانی که در ادبیات عربی تفحص می‌کنند، درخواهند یافت که این ادبیات سرتاسر خالی از سرودن حماسه است. می‌توان دلایل زیادی برای آن برشمرد که به چند دلیل اشاره می‌شود: نخست اینکه جاهلیت به دور از هرگونه درکی از وحدت ملی و عاطفه وطن‌پرستی بود، دوم اندیشه عرب جاهلی نمی‌توانست در مسائل فرضی و خلق تصویرهای خیالی که با زندگی واقع‌گرایانه آنان در تضاد بود، وارد شود، سوم اینکه امور خارق‌العاده ماورایی با ضعف عقیده دینی در آن دوران سازگار نبود» (الفاخوری، ۱۳۸۷).

این تلاش برای اثبات حضور نوع ادبی حماسه در ادبیات عربی با توجه به محوریت‌بخشی به فرهنگ عربی شاید غریب به نظر نیاید؛ زیرا دلیل این اقدام پژوهشگران و ادبای عرب را می‌توان در راستای محوریت‌زادینی از دیگر ادبیات‌ها دانست که این نوع ادبی در آن یافت می‌شود تا این‌گونه در جهت اثبات نقش ادبیات عربی و تأثیر آن در دیگر ملل قدم‌های مهم برداشته شده باشد.

احمد محرم شاعر مصری (۱۸۷۷-۱۹۴۵م) با سرودن حماسه شعری خود با عنوان «مجد الإسلام» که با نام الیاد اسلامی نیز شناخته می‌شود، همت خویش را صرف آن کرد تا به نوعی وجود چنین جنس ادبی را در ادبیات عربی اثبات کند. این دیوان از آن رو با این عنوان شناخته می‌شود که شاعر در آن تلاش کرده است از حماسه معروف الیاد و اودیسه هومر شاعر یونانی تقلید کند. احمد محرم با نوشتن این حماسه سعی داشته تا یک نوع ادبی را وارد ادبیات عرب کند که به اذعان بسیاری از ناقدان، ادبا و محققان عرب این نوع ادبی هرگز در ادبیات عربی وجود نداشته است. تلاش احمد محرم برای سرودن این حماسه را باید به نوعی

ایجاد یک محوریت در ادبیات عربی دانست که کوششی برای جبران عدم حضور یکی از انواع ادبی در ادبیات عربی است. ابراهیم عبداللطیف نعیم در مجله الرسالة این اقدام احمد محرم را گامی در جهت اثبات تصویری واضح از حماسه اسلامی و جایگاه آن در مقابل حماسه‌های غربی می‌داند.

با نگاهی به پژوهش‌های تطبیقی در زبان عربی متوجه می‌شویم که بسیاری از نویسندگان عرب مانند غنیمی هلال و طه وادی نیز در تلاش بوده‌اند تا با مرکزیت ادبیات جهانی به مخالفت برخاسته و یک محوریت عربی در ادبیات تطبیقی ایجاد کنند. ویژگی پژوهش‌های ناقدانی که نامی از آن‌ها برده شد را می‌توان در مرکزیت‌گرایی و ایجاد یک محوریت برگرد ناسیونالیسم عربی یافت. تلاش این نویسندگان نیز در چارچوب مفصل‌بندی و ایجاد دال مرکزی در مقابل دیگر ادبیات‌ها و به حاشیه راندن آنان و غیرت‌سازی انجام صورت گرفته است. غنیمی هلال در کتاب ادبیات تطبیقی خود در جهت مفصل‌بندی دال‌های مرکزی پیرامون محوریت ادبیات عربی در دوران اسلامی و پس از فتوحات با تأکید بر این مسأله که تاریخ‌نویسان عرب از منابع فارسی برای نگارش آثار خویش سود برده‌اند، اما به اصل منابع خویش اشاره نکرده‌اند، اما با این وجود تأثیر تاریخ‌نویسی عرب‌ها در تاریخ نویسی فارسی را بسیار زیاد می‌داند. غنیمی هلال در جهت همین مفصل‌بندی و پیکره‌بندی دال‌های گفتمان‌گونگی پیرامون این انگاره نقش مقامات عربی را در مقامه‌نویسی فارسی بسیار پررنگ می‌داند (هلال، ۲۰۰۸). نکته قابل ذکر در کتاب غنیمی هلال این است که وی به نقش و تأثیر‌گذاری ادبیات فارسی در ادبیات و فرهنگ عربی اشاره کرده و یکسره آن را تأثیر سلبی به شمار نمی‌آورد، اما در مجموع باز هم محوریت در بین این دو فرهنگ برگرد فرهنگ و زبان عربی می‌شود.

علاوه بر این، طه ندا در کتاب خود با عنوان ادبیات تطبیقی با مطرح کردن ادبیات تطبیقی اسلامی تلاش‌های دیگری را برای هویت بخشی و محور قرار دادن فرهنگ اسلامی و عربی به کار گرفته است. تلاش طه ندا نمونه بارز محوریت‌زدایی از ادبیات اروپایی و ایجاد محوریت جدید براساس گفتمان تمدن اسلامی است که در آن همه تمدن‌ها با یکدیگر در آمیخته می‌شوند. محور بحث‌های طه ندا در این کتاب بر این اساس استوار شده است که میان اصالت ملی و دیگر واردات خارجی تمییز داده شده و در نتیجه ذاتیت و ملی‌گرایی تقویت شود (ندا، ۱۹۹۱). او در توجیه محوریت‌زدایی از ادبیات تطبیقی براساس

ادبیات غربی می‌گوید: پژوهشگران در شرق به همان موضوع‌هایی توجه نشان داده‌اند که اروپایی‌ها به آن توجه نشان کرده‌اند و این یک اشتباه بزرگ است؛ زیرا موضوع‌های پژوهش در نزد اروپایی‌ها از محیط و ادبیات آنان اخذ شده است (همان). بنابراین وی در صدد است تا مفاهیم جدیدی را پیرامون محوریت گفتمان اسلامی مفصل‌بندی کند که در تحقیقات وی به عنوان دال مرکزی قرار گرفته است. طه ندا پیشنهاد می‌دهد که برای بررسی ادبیات تطبیقی باید متخصصانی در زمینه زبان ملی رشد و ظهور پیدا کنند. به اعتقاد وی، اگر تمام توجه به سمت ادبیات اروپایی باشد، این مسأله سبب خواهد شد تا اسباب دوری و عزلت از یکدیگر در میان کشورهای اسلامی که بیشترین اسباب را برای تفاهم و تقارب دارند، بیشتر شود.

سوالی که اکنون در برابر این پیشنهاد می‌توان مطرح کرد این است آیا این گونه بررسی‌ها براساس نگاه غیریت‌ساز بوده است یا براساس نگاه جهان‌میهنی. مکتب جهان‌وطنی بر این اصل مبتنی است که «همه مردم - البته نه مردم یک کشور، بلکه مردم تمام دنیا - باید خود را هموطن یکدیگر بدانند» (سید حسینی، ۱۳۹۴). بدون شک پیشنهادهایی اینچنینی اگر براساس انگاره‌های جهان‌میهنی انجام شود باعث تقارب و نزدیکی در میان فرهنگی‌های مختلف به ویژه فرهنگ‌هایی خواهد شد که بیشترین نزدیکی را در داد و ستدهای فرهنگی و فکری میان آنان مشاهده خواهیم کرد. نکته اینجاست که انگاره‌های ذهنی در پژوهش‌ها بیشتر براساس نگاه غیریت‌ساز و هژمونیک کردن گفتمان و در نهایت حذف گفتمان‌های رقیب صورت گرفته است که هدفی جز محو کردن قدرت مقابل را نداشته است.

#### ۷. هژمونی، اسطوره‌سازی و وجه استعاری گفتمان

یکی دیگر از مفاهیمی که در تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه مطرح شده و با هژمونی کردن گفتمان ارتباط دارد، مفهوم بی‌قراری و تزلزل است. مفهوم بی‌ثباتی و تزلزل دلالت بر این موضوع دارد که «حوادثی می‌توانند هژمونی گفتمان‌های مسلط را به چالش بکشند؛ زیرا هیچ گفتمانی نمی‌تواند به طور کامل تثبیت شود و همیشه در یک طیفی از تثبیت کامل تا بی‌قراری و زوال کامل در تردد است» (فیروزجانی، ۱۳۹۶). اما در باب اسطوره‌سازی گفتمان‌ها نیز باید متذکر شد که گفتمان‌ها قصد دارند با ایجاد یک تصویر آرمانی از خویش به گونه‌ای اسطوره‌سازی کنند. در جریان اسطوره‌سازی قدرت بسیار محوری و مهم است؛ زیرا قدرت به معنای تعریف و تحمیل این تعریف در برابر هر آنچه آن را نفی می‌کند، است.

پس از مغلوب شدن ایرانیان از نظر سیاسی، فرهنگ جدید سعی در هژمونیک کردن خود در یک جامعه جدید کرد و همین دوره موجب شد تا ادبیات و فرهنگ ایرانی در یک دوره سکوت قرار بگیرد. یکی از مصادیق اسطوره‌سازی اظهارات طه حسین و دیگران درباره شیوع الحاد، مجنون و زندقه در فرهنگ عربی از طریق فرهنگ و ادبیات ایران است. طبیعی است که یک فرهنگ غالب بعد از موفقیت سیاسی خود تلاش کند تا تمام مظاهر فرهنگ مغلوب سابق را محو کند. از این رو، براساس موضوع اسطوره‌سازی در گفتمان لاکلاو و موفه گفتمان غالب سعی بر هژمونیک کردن خود و اسطوره‌سازی و ناپاک معرفی کردن گفتمان سابق دارد. تاریخ نگاران عرب نیز هرگز از این مسأله غافل نبوده و تلاش کرده‌اند تا مسأله بروز کفر، زندقه و الحاد در ادبیات عربی را به ایرانیان نسبت دهند و در کنار آنان ادبای بسیاری نیز در تلاش بوده‌اند تا بروز شعرهای خمیری و هرگونه مظاهر فساد را به ادبا و شاعران فارس نسبت دهند. به گفته این دسته از افراد، پدیده زندقه در جامعه عربی و پیدایش آن در ادبیات عربی از تأثیرات ایرانیان در این فرهنگ بوده و عبد الله بن مقفع و ابان اللاحقی را از نخستین مترجمین کتاب‌های زنداقه بر می‌شمارند (الحوفی، ۱۹۷۸). شوقی ضیف نیز با تکرار همین سخنان قصد دارد تا پدیده مجنون و زندقه در ادبیات مخصوصاً شعر دوره عباسی را به ایرانیان نسبت دهد. مجنون در اصطلاح به معنای تظاهر به ایمان در عین کفرورزی و به معنای پرده‌داری و بی‌حیایی است. وی در این باره می‌گوید: معنای سخن ما درباره زندقه و مجنون این نیست که جامعه عباسی خود را تسلیم الحاد و شهوت‌ها کرده بود، بلکه الحاد و زندقه در طبقه محدودی از جامعه انتشار یافته بود که بیشتر آن‌ها از ایرانیان بودند (ضیف، ۲۰۰۴).

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که نسبت دادن همه پدیده‌های منفی در جامعه عرب و جامعه اسلامی براساس رویکرد هژمونیک کردن گفتمان اسلامی و تا اندازه به منظور اسطوره‌سازی انجام شده است تا بتوان گفتمان رقیب که در سال‌های پس از اسلام رو به افول نهاده بود را به شکل کامل حذف کرد.

#### ۸. ضدیت و غیریت، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی

هدف از تحلیل گفتمان درک درست از امور اجتماعی است؛ زیرا فضای جاری نقش مهمی در تحلیل گفتمان انتقادی دارد. به عنوان مثال، در دوران کنونی و با شکل‌گیری فضای گفتمان غیریت‌سازی، شاهد اوج گرفتن دو جریان مخالف هستیم؛ یعنی جریان سکولار و

جریان مذهبی در جامعه عربی. صرف گرایش به هر کدام از این اندیشه‌ها سبب به وجود آمدن گفتمان غیریت‌ساز و به حاشیه راندن دیگران می‌شود. جریان‌های فکری با هدف دفاع از اصول و اندیشه‌های خود قصد برجسته‌سازی را دارند که در نتیجه این برجسته‌سازی و پرسازی ذات موجب پیدایش گفتمان‌های غیریت‌ساز برای حذف رقیب می‌شود.

با ذکر مجدد این مسأله که بسیاری از ادبا و ناقدان به مسأله بسیار حساس و پرجاذبه ارتباط فرهنگی میان ادبیات عربی و فارسی توجه وافر نشان داده‌اند، اما گفتمان آن‌ها بیشتر بر انگاره‌های غیریت‌سازی و آنتاگونیسم برساخته شده است تا نوعی جهان‌میهنی که بیشتر مؤلفه‌ها و شاخصه‌های آن میان دو فرهنگ عربی-اسلامی و فارسی وجود دارد. به شکل قاطعانه می‌توان گفت مسأله محو شدن ادبیات فارسی در زمانی حدود دو قرن یکی از آثار ناشی از ایجاد پرسازی ذات و غیریت‌سازی فرهنگی است.

به حاشیه راندن فرهنگی عظیم همانند فرهنگ فارسی و وارد کردن عناصر جدید به ادبیات عربی با هدف محوریت‌گزینی و ایجاد یک محوریت عربی از ویژگی‌های این نوع ادبیات است که از زمان متقدم تا زمان متاخر ادامه یافته است. به عنوان مثال، به حاشیه راندن میزان تأثیر ادبیات و کم ارزش نشان دادن نقش آن در ادبیات عربی و محوریت‌بخشی به این ادبیات از زمان ادبایی به نام مانند جاحظ تا کنون ادامه یافته است. البته ریشه‌های این غیریت‌سازی و ضدیت با فرهنگ ایرانی را نیز باید در نزد برخی شخصیت‌های ایرانی در سده‌های نخست جست‌وجو کرد تا به توان رهیافت گفتمان غیریت‌ساز امروز را که براساس تخاصم بنا شده است، درک کرد. از همین رو، شخصیت‌های ایرانی مانند ابو حاتم رازی، ابوالحسن عامری، ثعالبی و زمخشری، ابن قتیبه دینوری، ابوریحان بیرونی و بدیع‌الزمان همدانی افرادی هستند که این گفتمان را تقویت کرده‌اند تا جایی که «برخی اعتقاد داشتند که باید زبان فارسی را نابود کرد تا به عنوان مانعی بر سر راه زبان عربی نباشد و سخت‌ترین هجوم هم توسط ابو هریره به زبان فارسی انجام شد که گفت: منفورترین زبان در نزد خداوند، فارسی است...» (آذرنوش، ۱۳۸۷).

رازی در کتاب خود می‌گوید: «بهترین زبان در میان زبان‌های چهارگانه (عربی، عبری، سریانی و فارسی) زبان قوم عرب است، زبان عربی فصیح‌ترین زبان‌ها، کامل‌ترین، شیواترین، و روشن‌ترین زبان‌هاست و مردم هیچ‌گاه آن گونه که به یادگیری زبان عربی اهتمام داشته‌اند، هرگز به یادگیری زبان دیگری اهتمام نورزیده‌اند» (الرازی، ۱۹۹۴) احمد عبد الحمید هم در

مقدمه کتاب الإعلام بمناقب الإسلام چنین می گوید که ابو الحسن عامری «اندیشمندی است که به تمدن انسانی با مفهوم اسلامی آن اعتقاد دارد و از این رو، می بینیم که او از همه مسائل این تمدن حمایت کرده و به هر چیزی که مانع آن بوده و یا حرکت آن را کند، حمله می کند» (العامری، ۱۹۹۸).

ثعالبی نیز در کتاب فقه اللغة خود قصد تمحیص زبان عربی از کلمات فارسی را داشته و آنچه از کتاب وی بر می آید، او قصد به رسمیت شناختن حضور کلمات فارسی در زبان عربی را نداشته و سخن زبان شناس بزرگ؛ یعنی الازهری را نوعی مبالغه در افزایش شمار کلمات فارسی در عربی می داند (الثعالبی، ۲۰۰۰). همچنان که بیان شد، یکی دیگر از این شخصیت ها که موجب ترویج گفتمان غیریت سازی در ادبیات عربی شده است، زمخشری است که یکی از آثار بسیار ارزشمند خود با عنوان مقدمه الأدب را با هدف ترویج و تعلیم زبان عربی در ایران نگاشته است (آذرنوش، ۱۳۸۷).

ابوریحان بیرونی نیز از دیگر شخصیت های ایرانی مطرح و تأثیرگذار در ایجاد گفتمان غیریت سازی است. یکی از ویژگی های افرادی که اقدام به تبدیل گفتمان می کنند، مسخ فرهنگی و از خودبیگانگی است که تا حدودی درباره این شخصیت ها رخ داده است. بیرونی در آثار خود تلاش کرده است تا باورها و اعتقادات مردم ایران را رد کند تا از نظر طبقه بندی در جرگه اسلام گرایان قرار بگیرد. «بیرونی با نپذیرفتن اندیشه های ایرانیان باستان و هر آنچه در دایره آموزه های دین اسلام نمی گنجید، ارتباط خود را با گذشته و آداب و سنت های ایرانی به کمترین حد کاهش داد و در تعالیم جدید غرق شد» (قاسم خیلی، ۱۳۸۹). انتقادهای بیرونی هم شامل آیین ایرانیان می شود و هم شامل اعتقادات و باورها آنان. وی در کتاب مشهور خود با عنوان الآثار الباقية عن القرون الخالية به بسیاری از آداب و رسوم و اعتقاد ایرانیان تاخته و آن را بی اساس و پوچ دانسته است. بیرونی با مجوس خواندن ایرانیان، تاریخ نگاری ایشان را آمیخته با تزویر و اسطوره سازی می داند. اهمیت این اظهارات و تأثیر آن در تقویت گفتمان غیریت سازی زمانی مشخص می شود که بدانیم بیرونی در این کتاب «به مطالعه تطبیقی و توصیفی دوره های مختلف تاریخی پرداخته و این کتاب شامل اطلاعات زیادی درباره تاریخ ادیان و فرهنگ مردمی است» (محمد سید، ۲۰۰۷).

خلاصه کلام اینکه علاوه بر ناقدان و ادیبان عرب، ایرانیان و ناقدان فارسی زبان نیز خود در ترویج و بسط آنتاگونیسم فرهنگی و ایجاد گفتمان گونگی و به حاشیه راندن فرهنگ

رقیب، یعنی فرهنگ و زبان فارسی نقش بسیاری ایفا کرده‌اند که نتیجه آن به حاشیه رانده شدن این فرهنگ و مفصل‌بندی دال‌های گفتمان گونگی پیرامون دال مرکزی شده است. دال مرکزی همان گونه که اشاره شد در نقد قدیم و جدید در ادبیات عربی به معنای محوریت بخشیدن به گفتمان اسلامی-عربی و محوریت‌گریزی از ادبیات اروپایی و فارسی و ایجاد یک هویت مستقل و کاملاً چیره بر اندیشه‌های مغلوب است.

### بحث و نتیجه‌گیری

پس از بررسی و بیان اصول و قواعد نظریه گفتمان لاکلائو و موفه و بحث و بررسی مفهوم آنتاگونسیم و گفتمان غیریت‌سازی و تطبیق آن با اصول مطالعات تطبیقی و پژوهش‌های تطبیق‌گرا در ادبیات عربی با محوریت ارتباط با زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی می‌توان چنین نتیجه گرفت:

گفتمان اسلامی و عربی هم‌زمان با ورود به کشورهای دیگر، تلاش کرد تا با ایجاد یک گفتمان، هویت خود را در این کشورها نهادینه کند. از این رو، از انگاره‌های گفتمان غیریت‌سازی برای بسط قدرت و تثبیت این هویت سود برد که نتیجه قطعی و ناگزیر این گفتمان، ایجاد دال‌های گفتمان گونگی و به حاشیه رانده شدن فرهنگ‌های مغلوب بود. حمایت از چنین گفتمان‌هایی و تثبیت هویت برای هر فرهنگ پیروزی می‌تواند طبیعی باشد، اما یکی از خطرهایی که این گفتمان در پی دارد ایجاد نگاه من‌برتر و برجسته‌سازی ذات تا سرحد اسطوری است که در نهایت این شیوه منجر به ایجاد گفتمان تکفیر و نفی میان ملت‌هایی شده است که بیشترین قرابت و مولفه‌های نزدیکی با یکدیگر را دارند. یکی دیگر از نتیجه‌های این گفتمان و تقویت آنتاگونسیم فرهنگی، ایجاد فضایی پر تنش است که مخاطب را به چالشی عظیم با گذشته و اکنون رهنمون می‌سازد به گونه‌ای که با اندیشه و درنگ در میراث گذشتگان، بیشترین ارتباطات فرهنگی را مشاهده می‌کند، اما در حال حاضر با واقعیت و جریان‌های روبه‌رو است که ترجیح می‌دهد بر اصول آنتاگونسیم تکیه کند و نه بینش جهان‌میهنی که موجب ایجاد روح اعتدال در میان ملت‌ها می‌شود. از آنجایی که بینش کاسموپولیتیسیم بر هم‌میهن بودن همه افراد تکیه دارد، استمداد جستن از این گفتمان منجر به این خواهد شد که گفتمان‌های دیگر به چشم متخاصم و رقیب نگریسته نشوند، بلکه فرهنگ‌ها از این زاویه با یکدیگر وارد ارتباط می‌شوند که از فرآورده‌های ادبی خویش با یکدیگر دادوستد کرده و فرهنگ خویش را غنا می‌بخشند. بنابراین، اعتقاد به نگرش جهان

میهنی با داشتن این مؤلفه‌ها موجب ایجاد شبکه‌ای پویا در میان ملت‌ها شده و از هرگونه پیدایش نگرش خودبرتر بینی، خودشیفتگی و نگاه‌های افراطی به دیگر ملت‌ها جلوگیری خواهد کرد.

عامل خودبرترینی فرهنگ چیره بر فرهنگ ایران که با ورود اسلام و زبان عربی به ایران آغاز شد راه خود را نیز به ادبیات باز کرد و روحیه ستیهنگی فرهنگ جدید از آنجایی که هم‌چنان گفتمان سابق را نیرومند یافته و آن را رقیب سرسخت می‌پنداشت، تلاش کرد با ایجاد یک گفتمان هژمونی و تحمیل کردن آن به فرهنگ مغلوب، این چالش و مانع را از پیش روی خود بردارد. فرهنگ جدید با قدرت دادن دال‌های جدید و به‌کارگیری مفاهیم نو گفتمان رقیب را به حاشیه راند تا اینکه فرهنگ ایرانی چنان از صحنه محو شد که گویی هرگز در تاریخ حضور نداشته و هر آنچه تا این دوران باقی مانده، حاصل فرهنگ جدید در این کشور بوده است.

در زمینه افرادی نیز که در این پژوهش به آثار و نظرات آنان نیز پرداخته شد باید چنین گفت که تلاش‌های این افراد ضمن اینکه موجب غنا بخشیدن به فرهنگ عربی شد، اما خالی از هرگونه خود برترینی نیز نبوده و آسیب‌هایی از جمله ایجاد حس تخاصم میان فرهنگ عربی و ایرانی را به دنبال داشته است. تلاش این افراد پیرامون مفصل‌بندی دال‌های فرعی در اطراف دال مرکزی محوریت و برتری فرهنگ عربی انجام شده که این گرایش گاهی موجب از بین رفتن روح واقع‌نگری و بیان حقیقت شده است.

### تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

### ORCID

Ali Ganjian Khenari

Majid Bayati



<https://orcid.org/0000-0001-5686-5714>



<https://orcid.org/0000-0001-7463-2586>

### منابع

آقا حسینی، علیرضا. (۱۳۹۵). بازگشت امر سیاسی از دیدگاه شنتال موف و ارنستو لاکلائو. *پژوهشنامه*

*انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ۱۶(۴)، ۲۵-۴۳.

آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۷). *چالش میان فارسی و عربی*. ج ۲. تهران: نی.



گنجیان خناری و بیاتی | ۱۴۹

امام جمعه زاده، سید جواد، محمودی رجا، سید ذکریا و سراج، سیدعلی. (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی کاربست پارادایم جهانی شدن فرهنگ و جهان بینی دینی بر ساماندهی زندگی بشریت با تأکید بر معارف رضوی. *مجله فرهنگ رضوی*، ۱۴(۱۵)، ۱۹۳-۲۲۶.

البلاذری، ابو العباس. (۱۹۷۸). *فتوح البلدان*. تحقیق عبدالله انیس الباع. بیروت: مؤسسه المعاف. بیاتی، مجید. (۱۳۹۴). *الدكتور محمد محمدی ملایری و جهوده فی الأدب المقارن بین الأدیین العربی والفارسی*. پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

پورشبانان، علیرضا. (۱۳۹۲). *دانشنامه دنیای علم*. تهران: آریان.

الثعالبی، ابو منصور. (۲۰۰۰). *فقه اللغة*. تعلیق یاسین الایوبی. ج ۲. بیروت: المكتبة العصرية.

حسین، طه. (۱۹۶۹). *من حدیث الشعر والنثر*. قاهره: دار المعارف.

الحموی، یاقوت. (۱۹۷۷). *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر.

الحوفی، احمد محمد. (۱۹۷۸). *تیارات ثقافیة بین العرب والفرس*. ج ۳. قاهره: دار نهضة مصر للطباعة والنشر.

الرازی، ابو حاتم. (۱۹۹۴). *الزینة فی الکلمات الإسلامیة العربیة*. تعلیق حسین فیض الله الهمدانی. صنعاء: مرکز الدراسات والبحوث الیمنی.

زرین کوب، عبد الحسین. (۱۳۵۶). *دو قرن سکوت*. چاپ هفتم. تهران: انتشارات جاویدان.

شجرى قاسم خیل، رضا، آقاجری، سید هاشم، احمدی، حمید و شریعی، سارا. (۱۳۸۹). *نگرش هویتی ابو ریحان بیرونی*. *مجله جستارهای تاریخی*، ۱(۱)، ۴۵-۵۵.

طحان، ریمون. (۱۹۷۲). *الأدب المقارن*. بیروت: دار الكتاب اللبنانی.

صالح بک، مجید ونظری منظم، هادی. (۱۳۷۸). *ادبیات تطبیقی در ایران: پیدایش و چالش*. *فصلنامه زبان و ادبیات پارسی*، ۱۲(۳۸)، ۹-۲۸.

ضیف، شوقی. (۲۰۰۴). *تاریخ الأدب العربی العصر العباسی الأول*. ج ۱۶. قاهره: دار المعارف.

\_\_\_\_\_ (بی تا). *تاریخ الأدب العربی عصر الدول والإمارات*. ج ۲. قاهره: دار المعارف.

العامری، ابو الحسن. (۱۹۹۸). *الإعلام بمناقب الإسلام*. تحقیق احمد عبد الحمید غراب. الرياض: دار الأصاله.

عزام، عبدالوهاب. (بی تا). *الصلات بین العرب والفرس وآدابهما فی الجاهلیة والإسلام*. قاهره: کلمات للترجمة والنشر.

کریمی فیروزجائی، علی. (۱۳۹۶). *گفتمان شناسی انتقادی*. تهران: جامعه شناسان.

گی یار، ماریوس فرنسوا. (۱۹۸۸). *الأدب المقارن*. ترجمه هنری زغیب. بیروت-پاریس: منشورات عویدات.

- محمد سید، اشرف صالح. (۲۰۰۷). *الآثار الباقية عن البيروني*. قاهره: دار النشر الإلكترونية كنب عربية. محمدی ملایری، محمد. (۱۳۸۸). *ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام*. تهران: توس.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۹). *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر عباسی به عصر اسلامی*. تهران: توس.
- الفاخوری، حنا. (۱۳۸۵). *الجامع فی تاریخ الأدب العربی الأدب القديم*. ج ۲. قم: ذوی القربی. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۷). *تاریخ الأدب العربی*. چاپ پنجم. تهران: توس.
- فریوید، سیگموند. (۱۹۸۲). *الأنا والهو*. ترجمه محمد عثمان نجاتی. ج ۴. بیروت: دار الشروق. ندا، طه. (۱۹۹۹). *الأدب المقارن*. ترجمه هادی نظری منظم. ج ۲. نی: تهران. \_\_\_\_\_ . (۱۹۹۱). *الأدب المقارن*. بیروت: دار النهضة العربية.
- هلال، غنیمی. (۲۰۰۸). *الأدب المقارن*. ج ۹. قاهره: نهضة مصر.
- یان ریپکا، اتاکار کلیم، ایرژی بچکا. (۱۳۷۰). *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: گوتنبرگ و جاویدان خرد.

## References

- Azarnoosh, A. (2008). *Chalesh Miane Farsi va Arabi*. 2 Edition. Tehran: Nei. [In Persian]
- Albalazari, A. (1978). *Fotoh Alboldan*. Research by Abdollah Anis Alba. Beirut: Moasesat Almoaf. [In Arabic]
- Alsaalebi, A. (2000). *Feghh Al-Loghat*. Yasin Ayobi. 2 Edition. Beirut: Almaktabat Alasriat. [In Arabic]
- Alhemavi, Y. (1977). *Mojam Al-boldan*. Beirut: Dar Sader. [In Arabic]
- Alhofi, A. M. (1978). *Tiaarat Saghafiagh Bain Al-arab va Al-fors*. 3 Edition. Cairo: Dar Nehzat Mesr Leltebaat va Al-nashr. [In Arabic]
- Alrazi, A. H. (1994). *Alzinat Fi Alkalamat Al-eslamiat Al-arabiat*. Hossein Feizollah Hamadani. Sanaa: Markaz Al-derasat va Al-bohos Al-yamani. [In Arabic]
- Alameri, A. H. (1998). *Al-elam Be Managheb Al-eslam*. Ahmad Abd Al-hamid Gherab. Alrayaz: Dar Al-asalat. [In Arabic]
- Al-fakhori, H. (2006). *Al-jame fi Tarikh Al-adab Al-arabi Al-adab Al-ghadim*. 2 Edition. Qom: Zavi Al-ghorba. [In Arabic]
- Agha Hosseini, A. (2016). The Return of the Political from the Perspective of Mouffe and Laclau. *Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences*. 16(4). 25-43. [In Persian]

- Bayati, M. (2015). Dr. Mohammad Mohammadi Malayeri and the struggle in comparative literature between Arabic and Persian literature. Tehran: Tarbiat Modares University. [In Persian]
- Damrosch, D. (2009). How to Read World Literature. United Kingdom: Wiley-Blackwell.
- Ezam, A. Al. V. (ND). Alsalat Bain Al-arab va Al-fors va Adabeha Fi Al-jaheliat va Aleslam. Cairo: Kalamat Leltarjomat va Alnashr. [In Arabic]
- Emam Jome zadeh, S. J., Mahmoodi Raja, S. Z., Seraj, S. A. (2016). A Comparative Study of Applying Cultural Globalization Paradigm and Religious World View on Organizing Humanity Life with an Emphasis on Razavi Epistemologies. *Journal of Razavi Culture*. 14(15). 193- 226. [In Persian]
- Feroid, S. (1982). Al-ana va Al-ho. Translation by Mohammad Osman Nejati. 4 Edition. Beirut: Dar Al-shorogh.
- Hossein, T. (1969). Men Hadis Al-Sher Va Al-Nasr. Cairo: Dar-Almaaref. [In Arabic]
- Helal, Gh. (2008). Al-adab Al-mogharen. 9 Edition. Cairo: Nehzat Mesr. [In Arabic]
- Mohammad Sayed, A. S. (2007). Al-asar Al-baghiat an Al-bironi. Cairo: Dar Al-nashr Al-elekteroni Kotob Arabiat. [In Arabic]
- Mohammadi Malayeri, M. (2009). Adab va Akhlagh dar Iran pish az Eslam. Tehran: Tos. [In Persian]
- \_\_\_\_\_.(2000). Tarikh va Farhang Iran dar doran Enteghal az Asr Abbasi be Asr Eslami. Tehran: Tos. [In Persian]
- \_\_\_\_\_. (2008). Al-jame fi Tarikh Al-adab Al-arabi. 5 Edition. Tehran: tos. [In Persian]
- Neda, T. (1999). Al-adab Al-mogharen. Translation by Hadi Nazari Monazam. 2 Edition. Tehran: Nei. [In Persian]
- \_\_\_\_\_.(1991). Al-adab Al-mogharen. Beirut: Dar Al-nahzat Al-arabiat. [In Arabic]
- Poorshabanan, A. (2013). Daneshnameh Doniai Elm. Tehran: Arayan. [In Persian]
- Saleh Bek, M., Nazari Monazam, H. (1999). Comparative Literature in Iran: Emergence and Challenges. *Zaban va Adab*. 12(38). 9-28. [In Persian]
- Shajari Ghasem Kheili, R., Aghajori, S. H., Ahmadi, H., Shariati, S. (2010). Abū Rayhān-e Birunī and the Problem of Iranian Identity. *Historical Studies Quarterly Journal*. 1(1). 45-55. [In Persian]
- Tahan, R. (1972). Al-adab Al-mogharen. Beirut: Dar Al-kotab Al-lobnani. [In Arabic]

- Zarrinkoob, A. H. (1977). Do Gharn Sokot. 7 Edition. Tehran: Entesharat Javidan. [In Persian]
- Zaif, Sh. (2004). Tarikh Al-adab Al-arabi Al-asr Al-abbasi Al-aval. 16 Edition. Cairo: Dar Al-maaref. [In Arabic]
- \_\_\_\_\_.(ND). Tarikh Al-adab Al-arabi Asr Al-doval Va Al-emarar. 2 Edition. Cairo: Dar Al-maaref. [In Arabic]
- Karimi Firouzjaei, A. (2017). Gofteman Shenasi Enteghadi. Tehran: Jameh Shenasan. [In Persian]
- Gei Yar, M. F. (1988). Al-adab Al-mogharen. Translation by Henri Zaghbi. Beirut-Paris: Manshorat Avidat. [In Arabic]
- Yan Ripeka, A. (1991). Tarikh Adabiat Iran. Translation by Keikhosro Keshavarzi. Tehran: Gotenberg va Javidan Kherad. [In Persian]

**استناد به این مقاله:** گنجیان خناری، علی و بیاتی، مجید. (۱۴۰۱). پُرسازی ذات، تحقیقی در پدیده آنتاگونیسم و گفتمان غیریت‌سازی فرهنگی در پژوهش‌های تطبیقی عربی میان ادبیات فارسی و عربی. فصلنامه متن‌پژوهی ادبی، ۲۶، (۹۱)، ۱۲۵-۱۵۲. doi: 10.22054/LTR.2021.56167.3199



Literary Text Research is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.